

به نام خدا

عشق و شهادت در عرفان

به انضمام شرح حال کشتگان دنیای عرفان و تصوف

تألیف: دکتر سید مهدی خیراندیش

سرشناسه	خیراندیش، مهدی، ۱۳۳۸ -
عنوان و پدیدآور	عشق و شهادت در عرفان به انضمام شرح حال کشتگان دنیای عرفان و تصوف / تألیف مهدی خیراندیش
مشخصات نشر	تهران: فانوس خیال، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری	۳۹۲ ص.
شابک	964-2539-00-4:
یادداشت	فیبا
یادداشت	کتابنامه: ص. ۳۶۹-۳۷۹.
یادداشت	نمابه
موضوع	عارفان - سرگزشتنامه.
موضوع	عارفان - مرگ.
موضوع	شهادت.
رده‌بندی کنگره	BP ۲۷۸ / ع ۹ خ ۵:
رده‌بندی دیویی	۲۹۷ / ۱۹۲:
شماره کتابخانه ملی	۲۱۲۵۹ - ۸۵م



موسسه انتشارات فانوس خیال

نام کتاب: عشق و شهادت در عرفان

تألیف: دکتر سید مهدی خیراندیش

صفحه‌آرایی: گروه هنری رز

لیتوگرافی: بزرگمهر

چاپ و صحافی: خوشه

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۶

قیمت: ۴۳۰۰۰ ریال

شابک: ۹۶۴-۲۵۳۹-۰۰-۴

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری، بین فروردین و فخر رازی،

پلاک ۱۹۴، طبقه دوم، صندوق پستی ۹۳۹-۱۳۱۴۵، تلفکس: ۶۶۴۹۳۶۳۲

فهرست مطالب

۱۱	پیش گفتار.....
۲۳	بخش اول: عشق و شهادت.....
۲۵	فصل اول: شهادت در اسلام.....
۲۵	۱. شهادت و شهید.....
۲۷	۱-۱. واژه‌ی شهادت.....
۲۷	۲-۱. واژه‌ی «شهید».....
۲۹	۳-۱. معنای اصطلاحی شهید و شهادت.....
۳۰	۴-۱. مفهوم شهید و شهادت.....
۳۱	۵-۱. آیات مربوط به معنای شهادت.....
۳۶	۶-۱. شهادت و شهید در روایات و احادیث.....
۳۶	۷-۱. شهید و جایگاه آن در اسلام.....
۳۹	فصل دوم: شهادت در عرفان.....
۴۱	۱-۲. رابطه‌ی شهادت با معرفت.....
۴۳	۲-۲. مفهوم «شهادت» از دید عرفان.....
۴۴	۳-۲. عشق.....
۶۰	۴-۲. رابطه‌ی عشق و شهادت.....
۷۹	۵-۲. شهیدان عشق.....
۸۳	۶-۲. عشق و شهادت در ادب فارسی.....
۹۳	۷-۲. سماع.....
۹۷	۸-۲. شهیدان سماع.....
۱۰۵	فصل سوم: نقش عوامل فرهنگی در شهادت.....
۱۰۷	۱-۳. اندیشه‌ی عرفانی.....
۱۱۳	۲-۳. زمزمه‌های مخالفت.....
۱۱۴	۳-۳. بدعت.....
۱۱۶	۴-۳. برخی از انواع بدعت‌ها.....

۱۱۶	۳-۴-۱. طرح سه گانه‌ی شریعت، طریقت و حقیقت
۱۱۹	۳-۴-۲. وحدت وجود
۱۲۳	۳-۴-۳. تأویل
۱۲۵	تفاوت دیدگاه عرفا و فقها
۱۲۷	۳-۴-۴. دفاع از ابلیس
۱۲۹	۳-۴-۵. ولایت
۱۳۳	۳-۴-۶. صلح کل
۱۳۵	۳-۴-۷. شطح
۱۳۸	۳-۴-۸. زبان مجاز گونه در عرفان
۱۴۰	۳-۴-۹. شعر قلندری
۱۴۲	۳-۴-۱۰. عشق
۱۴۳	۳-۴-۱۱. سماع
۱۴۴	۳-۴-۱۲. تخطئه‌ی علم و بی‌اعتنایی به علما
۱۴۵	۳-۴-۱۳. برنامه‌های عملی تصوف
۱۴۸	۳-۴-۱۴. عوامل دیگر
۱۴۹	۳-۴-۱۵. کفر، الحاد، زندقه

۱۵۳	فصل چهارم: نقش عوامل اجتماعی و سیاسی در شهادت
۱۵۵	نقش عوامل سیاسی و اجتماعی
۱۵۵	۴-۱. غزان
۱۵۷	۴-۲. مغول
۱۵۷	۴-۳. تیموری
۱۵۹	۴-۴. خودسری‌های قدرت مدارانه و فرمان‌های نابخردانه
۱۵۹	۴-۵. تصوف نمایی
۱۶۱	۴-۶. فتوت و عیاری
۱۶۳	۴-۷. سربه داران
۱۶۴	۴-۸. حروفیه
۱۶۷	۴-۹. آیین نقطویه
۱۶۹	۴-۱۰. رخ دادهای ناخواسته‌ی اجتماعی و طبیعی

۱۷۱	بخش دوم: کشتگان عرفان و تصوف
۱۷۳	فصل پنجم: تاخت و تازهای بیگانگان و خودسری های زمامداران
۱۷۵	۱-۵. ابراهیم کرجی
۱۷۵	۲-۵. مجدالدین بغدادی
۱۸۰	۳-۵. نجم الدین کبرا
۱۸۶	۴-۵. عطار نیشابوری
۱۹۴	۵-۵. ابراهیم داوود
۱۹۵	۶-۵. محمود دیوانه
۱۹۵	۷-۵. عبدالرحیم خوافی
۱۹۶	۸-۵. عبدالله غرجستانی
۱۹۷	۹-۵. ابوبکر زه تاب
۱۹۸	۱۰-۵. طاهرالدین بمی
۲۰۱	۱۱-۵. خواجه مؤید دیوانه
۲۰۱	۱۲-۵. فضل الله مشهدی
۲۰۲	۱۳-۵. کمال الدین خوارزمی
۲۰۸	۱۴-۵. یقینی لاهیجی
۲۰۹	۱۵-۵. شکیب شیرازی
۲۱۰	۱۶-۵. عبدالصمد همدانی
۲۱۳	۱۷-۵. عایشه نیشابوری
۲۱۳	۱۸-۵. ابوبکر میهنی
۲۱۳	۱۹-۵. ابوالفتح ثابتی خمقری
۲۱۴	۲۰-۵. ابوعبدالله حسن قشیری
۲۱۴	۲۱-۵. ابوالقاسم اکافی
۲۱۴	۲۲-۵. ابوالمکارم میهنی
۲۱۴	۲۳-۵. ام الرضی
۲۱۵	۲۴-۵. ابونصر باخیزی
۲۱۵	۲۵-۵. ابومحمد (= ابوبکر) توثی
۲۱۵	۲۶-۵. ابونصر پوشنگی
۲۱۶	۲۷-۵. ابواسحاق بغوی
۲۱۶	۲۸-۵. ابوالمظفر عامری
۲۱۶	۲۹-۵. ابوبکر میهنی

- ۲۱۷..... ۳۰-۵. ابونصر مروی.....
- ۲۱۷..... ۳۱-۵. ابوالقاسم طبرانی.....
- ۲۱۷..... ۳۲-۵. ابوبکر بزاز.....
- ۲۱۷..... ۳۳-۵. ابوسعید غازی، غزال.....
- ۲۱۸..... ۳۴-۵. ابو عبدالله مروی «محمد امیر جه».....
- ۲۱۸..... ۳۵-۵. ابومحمد نیهی.....
- ۲۱۸..... ۳۶-۵. ابوحفص سرخسی.....
- ۲۱۸..... ۳۷-۵. ابوالفضل بغوی.....
- ۲۱۸..... ۳۸-۵. ابو عبدالرحمن کاتب نیشابوری.....
- ۲۱۸..... ۳۹-۵. عباسه‌ی توسی.....
- ۲۲۱..... فصل ششم: حوادث گوناگون.....
- ۲۲۳..... ۱-۶. ابوبکر اشنانی.....
- ۲۲۴..... ۲-۶. ابومحمد جریری.....
- ۲۲۷..... ۳-۶. عبدالعزیز.....
- ۲۲۷..... ۴-۶. ابوعلی میهنی.....
- ۲۲۷..... ۵-۶. ابوالحسن سرکی.....
- ۲۲۸..... ۶-۶. شیخ قربنج.....
- ۲۲۸..... ۷-۶. ابو عبدالله دینوری.....
- ۲۲۸..... ۸-۶. ابو عبدالله بیهقی.....
- ۲۲۹..... ۹-۶. ظاهر باغنوی.....
- ۲۲۹..... ۱۰-۶. کاشف حموی.....
- ۲۲۹..... ۱۱-۶. ابوبکر صفار.....
- ۲۳۰..... ۱۲-۶. ابراهیم شبستری.....
- ۲۳۰..... ۱۳-۶. نجم الدین ابوالبر رضی.....
- ۲۳۱..... ۱۴-۶. زکریا حسنی.....
- ۲۳۱..... ۱۵-۶. خواجه عبدالعلی.....
- ۲۳۱..... ۱۶-۶. قوام الدین خوافی.....
- ۲۳۱..... ۱۷-۶. ابوسعید پورانی.....
- ۲۳۲..... ۱۸-۶. محمود سوداخری سبزواری.....

۲۳۳	۱۹-۶. درویش بهلول
۲۳۳	۲۰-۶. میر مهدی قاضی
۲۳۳	۲۱-۶. پیر بوپک
۲۳۳	۲۲-۶. هاشم کرمانی
۲۳۴	۲۳-۶. فقیر دهلوی
۲۳۶	۲۴-۶. مصطفی اردلان
۲۳۶	۲۵-۶. هدایت کوه بنانی
۲۳۸	۲۶-۶. محمدرضا اصفهانی
۲۳۸	۲۷-۶. سلطان علی گنابادی
۲۴۵	فصل هفتم: خیزش های اجتماعی و سیاسی
۲۴۷	۱-۷. اسحاق کفر سودی
۲۴۸	۲-۷. خلیفه‌ی مازندرانی
۲۵۳	۳-۷. حسن جوری
۲۵۸	۴-۷. درویش عزیز مجدی
۲۶۱	۵-۷. فضل الله نعیمی حروفی
۲۶۶	۶-۷. علی‌الاعلی
۲۶۸	۷-۷. بدر الدین محمود عثمانی
۲۷۱	۸-۷. اسحاق ختلانی
۲۷۵	۹-۷. میر مخدوم نیشابوری
۲۷۷	۱۰-۷. عمادالدین نسیمی
۲۸۲	۱۱-۷. جنید صفوی
۲۸۴	۱۲-۷. سراج الدین قاسم
۲۸۶	۱۳-۷. حیدر صفوی
۲۸۹	۱۴-۷. بیغمی نطنزی
۲۸۹	۱۵-۷. امری شیرازی
۲۹۰	۱۶-۷. درویش کمال اقلیدی و درویش تراب و بریانی
۲۹۰	۱۷-۷. نثری گیلانی
۲۹۱	۱۸-۷. یوسفی ترکش دوز
۲۹۲	۱۹-۷. سلیمان ساوجی
۲۹۲	۲۰-۷. درویش کوچک قلندر

۲۹۲.....	۲۱-۷. درویش خسرو قزوینی.....
۲۹۴.....	۲۲-۷. سید احمد کاشی.....
۲۹۴.....	۲۳-۷. حسن هکاری.....
۲۹۵.....	۲۴-۷. سعید پیران نقشبندی.....
۲۹۹.....	فصل هشتم: دگراندیشی و تحجرتیزی.....
۳۰۱.....	۸-۱. کمیل نخعی.....
۳۰۶.....	۸-۲. شقیق بلخی.....
۳۰۸.....	۸-۳. حناج.....
۳۲۴.....	۸-۴. ابوالعباس عطا.....
۳۲۵.....	۸-۵. عین القضاة همدانی.....
۳۳۶.....	۸-۶. شیخ اشراق.....
۳۴۳.....	۸-۷. بابابکی.....
۳۴۳.....	۸-۸. موسی نوربخش.....
۳۴۴.....	۸-۹. شهاب هروی.....
۳۴۴.....	۸-۱۰. نورالله شوشتری.....
۳۴۷.....	۸-۱۱. داراشکوه.....
۳۵۱.....	۸-۱۲. سرمد کاشانی.....
۳۵۴.....	۸-۱۳. مشتاق علی کرمانی.....
۳۵۸.....	۸-۱۴. معصوم علی شاه.....
۳۶۰.....	۸-۱۵. مظفر علی کرمانی.....
۳۶۴.....	۸-۱۶. معطر علی کرمانی.....
۳۶۷.....	۸-۱۷. مطلوب علی خویی.....
۳۶۹.....	کتاب نما.....
۳۸۰.....	فهرست اعلام.....

پیش گفتار

عرفان و باورهای عارفانه، مهم ترین و عالی ترین موضوع در ادبیات فارسی به شمار می رود و تقریباً می توان گفت که بخش اعظم متون نظم و نثر فارسی از سده ی ششم به بعد سرشار از نکته ها و ظرایف و دقایق معنوی و عرفانی است.

پرداختن به عرفان و تصوف و باز نمایاندن گوشه های مبهم و مطالعه نشده ی آن، کوششی است در جهت زدودن شبهه ها و ابهام زدایی از شخصیت های عرفانی و سخنان رازآلود و مبهم آنان. شاید بتوان گفت که بارزترین و نامبردارترین شاعران زبان فارسی، یا عارف بوده یا با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی حاکم بر روزگار خویش با عارفان آمد و شد داشته و کما بیش از اندیشه های عرفانی آنان متأثر شده و در شعر خویش از این اندیشه ها بهره برده اند.

ناگفته پیداست که بسیاری از عارفان نیز اندیشه های بلند معنوی را در قالب نظم و نثر ریخته و تراوشات ذهنی و واردات قلبی خویش را به بهترین وجه به نظم یا نثر بیان کرده اند، همین امر موجب شده است تا زمینه ی بررسی بهتر و گسترده تر تفکر و اندیشه ی عرفانی فراهم آید و زوایا و خیابای ناشناخته و احياناً در ابهام مانده ی آن بیش از پیش شایسته ی کاوش و معرفی باشد.

یکی از مقوله هایی که در تحقیقات عرفانی به طور مستقیم و جداگانه به آن پرداخته نشده و حتی در هیچ یک از منابع عرفانی نیز به عنوان یک موضوع از آن یاد نشده، بحث «شهادت در عرفان» است. تقریباً در تمام متون کلاسیک عرفانی از عشق به عنوان گرانگاه و مرکز ثقل اندیشه ی عرفانی سخن گفته شده و عارفان و صوفیان اندیشه مند و صاحب تألیف عموماً در آثار خویش فصلی مشبع را به عشق اختصاص داده و از وجوه مختلف به تعریف و تمجید و تحلیل آن پرداخته اند، اما از مقوله ی شهادت کمتر سخن گفته اند. در درازای تاریخ عرفان و تصوف، برخی از عارفان و صوفیان به دلایل گوناگون و ناخواسته کشته شده اند که در تذکره ها و متون صوفیه در پایان شرح حال آنان به عباراتی از قبیل «کشته شد»، «به شهادت رسید» و «به قتل رسید» بسنده شده است. مطالعه در شرح احوال عارفان و صوفیان کشته شده بویژه چگونگی قتل آنان، نه تنها برخی از زوایای تاریک و مبهم دوره ی آنان را روشن می کند، بلکه تا حدی نشانگر وضعیت آشفته و پریشان و یا فضای بسته و نفس گیر عصری است که اینان زندگی می کرده اند. پیش از پرداختن به موضوع شهادت، یادآوری چند نکته لازم به نظر می رسد که ساختار موضوع بر بنیاد آنها استوار است:

۱. عرفان و تصوف

ترکیب عطفی عرفان و تصوف دارای دو واژه‌ی مستقل است که هر کدام بار معنایی جداگانه‌ی بی دارند و برای هر کدام تعریفی می‌توان ارائه داد. در طول تاریخ این ترکیب به سه شکل «عرفان و تصوف»، «عرفان» و «تصوف» به کار رفته و از آن‌ها یک مفهوم واحد برداشت شده است و هدف بیشترین‌هی محققان و پژوهندگان از به کارگیری این واژگان همانا مکتب و سیستمی است که از پایان سده‌ی دهم هجری به وجود آمده و در گستره‌ی فرهنگ اسلامی و ایرانی رشد کرده و به کمال رسیده است.

«عرفان» و «تصوف» غالباً مترادف هم آمده‌اند، هر چند که از نظر معنا و اصطلاح، تفاوت‌هایی دارند، به دیگر سخن «تصوف» روش و طریقه‌ی زی زاهدانه است بر اساس مبانی شرع و تزکیه‌ی نفس و اعتراض از دنیا برای رسیدن به حق، و کوششی است جهت رسیدن به کمال. اما «عرفان» یک مکتب فکری و فلسفی متعالی و ژرف است، برای شناختن حق و پی بردن به حقایق امور و مشکلات رموز علوم، از طریق اشراق، کشف و شهود (سجادی، ۸/۱۳۷۲) بدین ترتیب آشکار است که عارف، مقام والاتر و بالاتری از صوفی دارد و می‌توان گفت که هر عارفی صوفی هست اما هر صوفی نمی‌تواند عارف باشد. واژه‌ی عارف از همان سده‌ی سوم هجری معمول بوده و به کار رفته است، چنانکه بایزید بسطامی (م ۲۶۱ هـ) این واژه را به کار برده است: «عارف به هیچ چیز شاد نشود، جز به وصال.» (عطاری، ۱۳۶۱، ج ۱/۱۶۵) و «دل عارف چون چراغی است در قندیلی از آبیگینه‌ی پاک که شعاع او جمله ملکوت را روشن دارد، او را از تاریکی چه باک.» (همان منبع/ ۱۶۷) و «عارف آن است که در خواب جز خدای نبیند و با کس جز از وی موافقت نکند و سر خود جز با وی نگشاید.» (همان منبع/ ۱۶۷) در این کتاب نیز عرفان و تصوف مترادف هم به کار رفته‌اند، چنانکه در بیشترین‌هی متون عرفانی نیز این دو واژه به جای هم به کار رفته‌اند و مولفان مکتب عرفان تمایزی چندان میان آن‌ها قایل نبوده‌اند.

۲. عرفان اسلامی یا عرفان و تصوف در اسلام

در این کتاب، عرفان اسلامی یا عرفان و تصوف در اسلام بدین معناست که این سازمان و سیستم دارای منشأ اسلامی است و از زهد و عبادت و از مبالغه در اواخر و نواهی اسلامی و از وارسنگی و پرهیزکاری، از آزادی و از سعی صدر و روشن دلی سرچشمه گرفته، به عبارت دیگر، تصوف، طریق معنوی اسلام است که به موازات شریعت و دوش به دوش آن در اسلام رشد کرده و به کمال رسیده و گسترش یافته و نهایت آن، وصول به حقیقت است. البته نظر برخی از محققان و پژوهندگان ایرانی و مستشرقان این است که رد پای آراء و عقاید و آداب و رسوم مکتب عرفان و تصوف را باید در افکار و اندیشه‌های مسیحیت، آیین

مانوی، میترائیسم، زرتشتی، نوعی واکنش آریایی و بودایی و حتی یهودیت و غیره جستجو کرد و معتقدند که در طول تاریخ، این عقاید و اندیشه‌ها به وسیله‌ی عارفان و صوفیان مؤلف رنگ و بوی دینی به خود گرفته و در هیأت عرفان و تصوف اسلامی در آمده است. نظر این پژوهندگان و مستشرقان در این خصوص، اگر چه محترم است و در برخی از موارد نیز قراینی برای این ادعا می‌توان یافت، اما باید پذیرفت که هر کدام از دین‌ها و نحله‌ها، خود، دارای بینش و معرفت هستند و این بینش و معرفت ورای آنچه در چارچوبه‌ی رسمی آن مذهب‌ها تبلیغ شده و مردم به آن عمل می‌کنند، قرار دارد. بینش و معرفتی که هدفش کمال است و تکامل روحی انسان را تأمین می‌کند. این بینش و معرفت، در حقیقت، روح معنوی حاکم بر آن نحله و مذهب است که برخی بنا به استعداد و تلاش خویش به آن دست می‌یابند و برخی فقط به ظاهر و قشر آن بسنده می‌کنند و از این دیدگاه تفاوتی میان هیچ کدام از ادیان و مذاهب و نحله‌ها نیست و نباید عقاید و باورهای یکی را برگرفته از دیگری دانست، بویژه آن که روح و اصل همه‌ی ادیان یکی است. بدین جهت پذیرفتن نظریاتی از قبیل نظریه‌ی «محمد عباسی» در مقدمه‌ی «کشف المحجوب»، هر چند کمی سنگین و دور از ذهن می‌نماید: «آنان که تاریخ تصوف ایران را در چارچوب اسلام مطالعه می‌کنند، سخت در اشتباهند، زیرا طبق اسناد مسلم علمی و تاریخی، تصوف ایرانی سابقه‌ی سه هزار ساله دارد.» (هجویری، مقدمه، ۱۰/۱۳۳۶)، اما با آنچه که در سطور بالا گفته شد منافاتی ندارد.

البته زرین کوب در کتاب «جستجو در تصوف ایران» نظر معتدل تری دارد: «موارد شباهت بین عقاید صوفیه با آن چه تعلیم زرتشت تلقی شده بسیار است.» (زرین کوب، ۲۳/۳۷۶)

زرین کوب در مقاله‌ی «مرده ریگ ایران باستانی» در کتاب مذکور، برخی از این موارد شباهت را میان دین زرتشتی و عرفان و تصوف گوش زد کرده است. این که به دلیل تشابهات موجود میان آداب و رسوم ادیان دیگر نتیجه بگیریم که تصوف، ثمره‌ی اخذ و اقتباس و حتی وام از افکار دینی و فلسفی بیگانگان است و در حکم رسوبی از اندیشه‌های آن قلمداد می‌شود، چندان پذیرفتنی نیست و کمی سطحی نگرستن و قسری اندیشیدن است.

مستشرقان، معمولاً منشأ تصوف را زهد و عرفان مسیحی و فلسفه‌ی نوافلاتونی و حکمت اشراقی فلوطین می‌دانند، اندکی از آنان نیز تصوف را نوعی درون گرایی اسلامی می‌دانند. (آن ماری شیمل، ۵۹/۱۳۷۵)

خود عرفا و صوفیه، اعتقاد دارند که تصوف و عرفان، منشأ کاملاً اسلامی دارد و رفتار و گفتار و کلام عرفا و صوفیه از قرآن و کلام پیامبر نشأت گرفته است. (اسدالله خاوری، ۳۲/۱۳۶۲)

به هر حال، آنچه در این کتاب مطرح می‌شود بر اساس عرفان و تصوفی است که از درون جامعه‌ی اسلامی نشأت گرفته و بیشتر، چند و چون شکل گیری و روند تکوینی آن مورد نظر است و آنچه به عنوان عرفان و تصوف در طول موجودیت و بالندگی آن مطرح بوده، به چالش کشیده شده است نه منشأ و سرچشمه‌ی آن.

۳. موضوع تصوف

آنچه که تصوف درباره‌ی آن بحث می‌کند، اصلاح نفس، پرهیز از صفات نکوهیده، ترک هستی، رسیدن به خدا و فنای در هستی^۱ (فناء و بقاء). تصوف متکی بر چهار اصل است:

۱. خدا را شناختن. ۲. اسماء و صفات و افعال او را دانستن و دریافتن. ۳. نفس و مفاسد آن را ادراک کردن. ۴. وسوسه‌ها و مکرهای دنیا را دانستن و از آن‌ها پرهیز کردن (ابونعیم اصفهانی، ۱۳۵۷، ج ۱۰/۱۰)

در این مورد «محمد رویم» (م ۳۰۳ هـ) گفته است: «تصوف جان فدا کردن است اگر این کار انجام ندادی زنده‌ار به ترهات صوفیان مشغول نشوی.» (جامی، ۱۳۷۰/۱۵۰)

تصوف علم حال است و رسیدن به حقیقت، به یاری حال است، روش آن این است که پیر یا انسان کامل به عنوان مقتدا در همه‌ی موارد مرید و سالک را هدایت و رهبری می‌کند تا به کمال برسد. شیخ یا پیر کسی است که رهبری سلوک معنوی مریدان را به عهده دارد و ارشاد آنان و نظام خانقاه زیر نظر او، و اراده و اختیار مریدان در دست اوست.

به نظر اهل عرفان و تصوف دین، دو وجه دارد: ظاهری و باطنی. ظاهر آن «شریعت» است که در لغت به معنی راه و آبشخور، و دو اصطلاح عبادات و امور مربوط به دنیا را شامل می‌شود. باطن دین بینش و کمال است که به آن «حقیقت» می‌گویند. از شریعت به حقیقت راهی معنوی را باید پیمود که این راه را «طریقت» می‌گویند و طرز رفتار و گذر از این راه «سیر و سلوک» و مسافری که این راه را می‌پیماید «سالک» نام دارد.

۴. گسترش تصوف

از سده‌ی سوم هجری به بعد، تصوف گسترش و تشکل خود را آغاز کرد و پا به پای گسترش آن برای خود جایگاهی نیز فراهم ساخت. تأسیس خانقاه‌ها شروع شد و رفته رفته صوفیان با فضل و دانش، نظریاتی را مطرح کردند که تا آن زمان سابقه نداشت. آنان ریاضت و تقشف و زهد را به حاشیه راندند و عشق و عرفان را به عنوان فصل جدیدی در باب مناسبات و سلوک و اندیشه‌های صوفیه گشودند و به دنبال آن آداب و رسومی نیز برای آن تدوین کردند، تدوین مراتب و مقامات، پوشیدن لباس مخصوص و کارهایی از این نمونه را در میان پیروان و مریدان رواج دادند. به دلیل آن که برخی از صوفیان با فضل و دانش دارای شخصیتی همه جانبه و فراگیر و بانفوذ بودند، نظریاتشان در باب تصوف و عرفان مریدان و طرفداران خاص خود را یافت و هر چند که در اصل یکسان، ولی از برخی خصوصیات متفاوت بودند و همین امر باعث شد که به صورت گروه‌های خاصی ظاهر شدند و هر گروهی به نام یکی از همان بزرگان بانفوذ و دانشمند منسوب شد و بدین ترتیب نخستین طریقت‌ها در تصوف به ظهور رسید. در کتاب

«کشف المحجوب» که نخستین کتاب در اصول علمی و نظری تصوف به زبان فارسی است، دوازده گروه در تصوف را نام برده و ویژگی‌ها و روش هر یک را توضیح داده است. ده گروه از این‌ها را مقبول دانسته و دو گروه را مردود اعلام کرده است. (هجوی، ۱۳۷۱/۱۶۴) این طریقه‌ها فهرست وار ذکر می‌شوند:

۱. محاسبیه: منسوب به حارث ابن اسد محاسبی (م ۲۴۳ هـ)، طریق وی این است که «رضا» را جزو مقامات نمی‌داند و جزو «احوال» به شمار آورده است.
 ۲. قصباریه (= ملامتیه): منسوب به ابی صالح حمدون بن احمد بن عماره قصار نیشابوری (م ۲۶۱ هـ). طریق اینان اظهار و نشر ملامت، در آداب و رفتار دینی بوده است.
 ۳. طیفوریه: منسوب به ابویزید طیفور بن عیسی بسطامی (م ۲۶۱ هـ) طریقه‌ی وی غلبه بود و سکر. غلبه‌ی حق عز وجل و سکر دوستی.
 ۴. جنیدیه: منسوب به ابوالقاسم جنید بن محمد بغدادی (م ۲۹۷ هـ)، طریق وی مبنی بر صحو است؛ برعکس طیفوریه.
 ۵. نوریان (= نوریه): منسوب به ابی الحسن احمد بن محمد نوری (م ۲۹۵ هـ)، طریق وی فقر و در رفتار و اعمال دینی موافق جنید بوده است.
 ۶. سهلیه: منسوب به سهل بن عبدالله تستری (م ۲۸۳ هـ)، طریق وی جهاد و مجاهدت نفس و ریاضت است. طریق وی روشی آمیخته از ملامتیه و جنیدیه بود.
 ۷. حکیمیه: منسوب به ابی عبدالله محمد بن علی حکیم ترمذی (م ۲۸۵ هـ)، طریقت وی مبتنی بر ولایت بوده است.
 ۸. سیاریه: منسوب به ابی العباس سیاری (م ۲۹۹ هـ).
 ۹. خفیه: منسوب به ابی عبدالله محمد بن خفیف شیرازی (م ۳۷۱ هـ)، طریق وی در تصوف غیبت و حضور بوده است.
 ۱۰. خرازیه: منسوب به ابی سعید خراز (م ۲۸۶ هـ)، طریق وی فنا و بقاست، دو گروه مردود نیز حلمانیه و فارسیه هستند که به حلول و امتزاج منسوبند و به ترک شریعت و الحاد مشهورند. (همان منبع/ ۳۴۴)
- از سده‌ی پنجم به بعد، فرقه‌های صوفیه گسترش بیشتری یافت و مشایخ بزرگ و معروف در هر سده، پیروانی پیدا کردند و فرقه‌ی بی‌نام آن‌ها منسوب شد که می‌توان برخی از آنان را نام برد:

اویسیه: منسوب به اویس قرنی که ایشان خود را پیر و شیخ و رهبری معین نمی‌دانند و در هر دوره‌ی نیز وجود دارند.

کمیله: منسوب به کمیل بن زیاد نخعی، سلسله‌ی خرقه‌ی این گونه عارفان از طریق کمیل به حضرت علی^(ع) می‌رسد.

ادهمیه: منسوب به ابراهیم ادهم که از طریق وی به امام زین العابدین^(ع) می‌رسد.

چشتیه: منسوب به خواجه احمد ابدال چشتی (م ۳۵۵ هـ)، که پیروان آن بیشتر در هند هستند.

شطاریه: شعبه‌ی پی از طیفوریه و پیروان شیخ عبدالله شطاری (م ۸۹۰ هـ)، هستند که بیشتر در پاکستان، هند، سوماترا و جاوه می‌زیند.

معروفیه: منسوب به معروف کرخی (م ۲۰۰ هـ)، که سلسله‌ی خرقه از طرف وی به امام رضا^(ع) می‌رسد. این فرقه خود به چهارده طریقه تقسیم شده که در طرایق الحقایق از آنان چنین نام برده است:

۱. سهروردیه: منسوب به شیخ نجیب ضیاءالدین عبدالقادر سهروردی (م ۶۳۲ هـ).

۲. مولویه: منسوب به جلال الدین محمد مولوی بلخی (م ۶۷۲ هـ).

۳. نوربخشیه: منسوب به سید محمد نوربخش (م ۸۶۹ هـ).

۴. صفویه: منسوب به شیخ صفی الدین اردبیلی (م ۷۳۵ هـ).

۵. نعمت اللهیه: منسوب به سید نورالدین نعمت الله ولی ماهانی کرمانی (م ۸۳۴ هـ).

۶. ذهبیه کبرویه: منسوب به شیخ نجم الدین کبرای خوارزمی (م ۶۱۸ هـ).

۷. ذهبیه عبداللهیه: منسوب به سید عبدالله برزش آبادی (م ۸۷۲ هـ).

۸. بکتاشیه: منسوب به سید محمد رضوی، مشهور به حاجی بکتاش ولی (م ۷۳۸ هـ).

۹. رفاعیه: منسوب به سید احمد رفاعی (م ۵۷۰ هـ).

۱۰. نقشبندیه: منسوب به خواجه بهاءالدین محمد نقشبند البخاری (م ۷۹۲ هـ).

۱۱. جمالیه: منسوب به پیر جمال الدین اردستانی (م ۸۷۹ هـ).

۱۲. قونیویه: منسوب به شیخ صدرالدین محمد بن اسحاق قونیوی (م ۶۷۳ هـ).

۱۳. قادریه: منسوب به شیخ عبدالقادر گیلانی (م ۵۶۱ هـ).

۱۴. پیر حاجات: منسوب به خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱ هـ). (معصوم علی شیرازی، ج ۲/۶۴-۳۰۶).

هر کدام از این سلاسل چهارده گانه خرقة‌ی خویش را به معروف کرخی می‌رسانند که از طریق وی به امام رضا^(ع) می‌پیوندند.

البته برخی از این سلسله‌ها به نام‌های دیگری نیز مشهور هستند. مثلاً سلسله‌ی «خواجگان» که به نوعی همان نقشبندیه است.

همدانیه: منسوب به امیر سید علی همدانی است که دو سلسله‌ی ذهبیه‌ی عبداللّه‌ی و نوربخشیه را شامل می‌شود.

شاذلیه: منسوب به ابوالحسن مغربی شاذلی (م ۶۵۴ هـ)، که پیروان آن بیشتر در آفریقا به ویژه الجزایر هستند.

خلوتیان: منسوب به شیخ محمد خلوتی که منشعب از نقشبندیه است.

حروفیه: منسوب به فضل الله نعیمی استرآبادی (م ۷۹۶ هـ).

نقطویه: منسوب به محمود پسیخانی (م ۸۳۱ هـ). به اینان پسیخانیان هم می‌گویند.

البته در سده‌های سیزدهم و چهاردهم هجری از سلاسل چهارده گانه معروفیه خرقة‌های کوچک تری منشعب شده اند که هر کدام به نوبه‌ی خود مدعی حقیقتند و ادامه‌ی راه رسیدن به حقیقت را تنها در انحصار خود می‌دانند. به عنوان نمونه از سلسله‌ی نعمت اللّه‌ی، خرقة‌هایی چون «کوثریه» از ملا محمدرضای همدانی کوثر علی شاه (م ۱۲۴۷ هـ)، «گنابادیه» از ملا محمد گنابادی. «سلطان علی شاه» (۱۲۵۱-۱۳۲۷ هـ) و «صفی علیشاهی» از میرزا محمدحسن اصفهانی «صفی علی شاه» (۱۲۵۱-۱۳۱۶ هـ) بیرون آمده است.

فعالیت عرفان و تصوف تقریباً از دوره‌ی صفویه تا روزگار زندیه به حالت رکود در آمد و بجز یکی دو سلسله‌ی ذهبیه عبداللّه‌ی و نوربخشیه که در شیراز و خراسان مجالسی داشتند و مریدانی نیز تربیت می‌کردند، هیچ حرکتی از طریقه‌های صوفیه در ایران دیده نمی‌شد. (شیروانی، ۱۳۱۵/۶۵۴) در روزگار صفویه، شاید بیش از دوره‌های دیگر به تشکیلات و سازمان عرفان و تصوف حمله شده است. با آنکه پادشاهان صفوی به نام تصوف بر سر قدرت آمدند و شاه اسماعیل صفوی (م ۹۳۰ هـ) در سال ۹۰۷ هجری به عنوان یک صوفی شمشیر حمایل کرده، وارث دستگاه گسترده و قدرتمند سلسله‌ی از تصوف شد که نام بلند شیخ صفی

الدین اردبیلی (م ۷۳۵ هـ) را با خود داشته و با استفاده از همین عنوان، قزل باشان، مریدان سرسپرده و تسلیم وی شدند و کاری را که پدر و جدش (شیخ جنید و شیخ حیدر) نتوانستند انجام بدهند وی به سامان رساند و قدرت سیاسی کشور را به نام صفویه قبضه کرد اما با گذشت زمان رفته رفته جانشینان وی نه تنها به آیینِ تصوف وفادار نماندند بلکه با باز گذاشتن دست مخالفان صفویه در کارهای حکومتی و به قدرت رساندن برخی از آنان فشار و هجمه بر صفویه بیش از پیش شد و کتاب‌هایی فراوان نیز بر ضد کلیت عرفان و تصوف پدید آمد و از همه نظر فعالیت‌ها و تبلیغات اهل معرفت محدود شد. هر چند که افرادی چون ملاصدرای شیرازی (م ۱۰۵۰ هـ)، شیخ بهایی (م ۱۰۳۰ هـ)، فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ)، ملا محمدباقر سبزواری (م ۱۰۹۰ هـ)، ملا محمدتقی مجلسی (م ۱۰۷۰ هـ) و برخی دیگر از فقیهان و عالمان دینی این روزگار خود اندیشه‌ی عرفانی داشتند، با این همه، ضدیت با این طایفه و تبلیغ بر ضد آنان روز به روز شدت می‌یافت و مقالات و کتاب‌هایی نیز در رد و مخالفت با آنان نوشته و حکم به تکفیر و حتی مرگ آنان صادر می‌شد. شدت مخالفت و نسبت تهمت به صفویه به حدی بود که خود به خود صفویه به حاشیه رانده شد و تقریباً تا اواسط دوره‌ی زندیه کمتر فعالیت و حرکتی از طرف آنان دیده می‌شد. در این دوره اگر تألیفی عرفانی پدید آمده، یا نظریه‌ی بی در عرفان داده شده عموماً جنبه‌ی فردی داشته و تفکر منسجم طریقتی و تشکیلاتی سازمان یافته پشت آن نبوده است، مگر فعالیت آن دو فرقه‌ی بی که قبلاً از آن‌ها یاد شد و آنان به طور مستمر به راه خویش می‌رفتند.

در سال ۱۱۹۰ هجری یکی از صوفیان سلسله‌ی نعمت‌اللهی به نام سید معصوم علی شاه دکنی حیدرآبادی (م ۱۲۱۲ هـ) از طرف شاه علیرضای دکنی (م ۱۲۱۴ هـ) قطب سلسله‌ی نعمت‌اللهی هند به ایران آمد. با آمدن معصوم علیشاه به ایران بار دیگر جنب و جوشی در حوزه‌ی عرفان و تصوف آغاز شد اما به دلیل همان بدبینی و ذهنیت منفی که نسبت به تصوف از روزگار صفویه در جامعه وجود داشت، مخالفان نیرومندی وارد عرصه‌ی مخالفت و مبارزه با صوفیان شدند. دیری نگذشت که فعالیت سلسله‌ی نعمت‌اللهی در ایران بسیار گسترش یافت و مریدانی فراوان اطراف معصوم علیشاه گرد آمدند و در خراسان و شیراز و اصفهان و کرمان افرادی به وی پیوستند و همین جنب و جوش و حرکت، مخالفان را بر آن داشت تا جلو پیشرفت و گسترش تبلیغات صفویه را بگیرند و با مکاتبات و ارسال پیک‌هایی به دربار قاجار، ذهن فتحعلی شاه را که جز به قدرت نمی‌اندیشید متوجه خطر قدرت صوفیان کردند و بدین گونه زمینه را برای قلع و قمع این طایفه فراهم ساختند، به گونه‌ی بی که در طول چند سال برخی از صوفیان این سلسله کشته شدند که در فصل پایانی این کتاب به شرح احوال آنان پرداخته شده است.

۵. تصوف نمایی و ریا در تصوف

نکته دیگری که در کلیت بحث می‌توان بدان اشاره کرد تصوف نمایی است که زمینه‌ی مخالفت و در نهایت طرد صوفیه را فراهم می‌آورد. مسأله‌ی صوفی نمایی و متشبهه بودن به اهل معرفت از همان سده‌های نخستین شکل‌گیری مکتب عرفان و تصوف مطرح بوده است. طبیعی است که در همه‌ی صنوف اجتماعی ریا و تظاهر کارکرد خاص خود را دارد، در تصوف و عرفان نیز در هر دوره‌ی گروهی بوده‌اند که بنا به دلایلی از قبیل ضعف در اراده، عدم استعداد، حب دنیا و اندیشه‌ی دنیاگرایی نتوانسته‌اند مراحل کمال را پیمایند و برای پنهان ساختن ضعف خویش و رسیدن به آرزوهای خاکی و دنیایی از راه ریا وارد شده‌اند و در نظر دیگران، خود را بر خلاف آنچه در حقیقت هستند، نشان داده‌اند. این صوفی نمایان و به تعبیر دیگر «مرائیان» با نفوذ در دستگاه بزرگان صوفیه و با ورود به خانقاه‌ها خود را در صف صوفیان دردمند و حقیقت طلب قرار می‌داده‌اند. البته صوفیان آگاه و محقق خود از نفوذ ریاکاران در صفوف صوفیه در رنج بوده و می‌کوشیدند که آن‌ها را به سالکان طریق حق معرفی کنند و مؤلفان صوفیه در کتب خویش به اینان «مرائیه» اطلاق کرده و متشبهان مبطل خوانده‌اند. (جامی، ۱۱/۱۳۷۰)، (عزالدین کاشانی، ۱۲۰/۱۳۷۶). ملاصدرا نیز کتاب «کسرا لاصنام الجاهلیه» را در رد و انکار صوفی نمایان و عارفان دروغین نگاشته است. این گروه زهدفروشانی بوده‌اند که زمینه را برای مخالفت و انکار کل تصوف و عرفان فراهم ساخته‌اند و مخالفان تصوف و عرفان اعمال و رفتار این گروه را بهانه‌ی بی‌جهت طرد و رد و در برخی موارد حکم تکفیر دیگر صوفیان و عارفان حقیقی کرده‌اند. در فصل چهارم کتاب به این مطلب بیشتر پرداخته شده است.

۶. درباره‌ی این مجموعه

- این مجموعه در دو بخش تدوین شده که بخش اول شامل چهار فصل است و در آنها به شهادت در اسلام و عرفان و بررسی دیدگاه‌های عالمان و عارفان و همچنین نقش عوامل تعیین‌کننده در شهادت پرداخته شده است. بخش دوم نیز که چهار فصل ۵ و ۶ و ۷ و ۸ را در بر دارد و دنباله‌ی منطقی فصول ۱ تا ۴ بخش اول است، به شرح احوال و چگونگی قتل بیش از صد عارف و صوفی پرداخته که از سده‌ی دوم تا چهاردهم هجری می‌زیسته‌اند. به دلیل جلوگیری از تشمت و پراکندگی علل و انگیزه‌های قتل و همچنین ساماندهی و انسجام مفاهیم و مطالب بخش اول با مصادیق آمده در فصول ۵ تا ۸ هر فصل دارای عنوان کلی است که تا حدی بازگو کننده‌ی عوامل تعیین‌کننده‌ی شهادت در فصول ۳ و ۴ و ۵ می‌باشد، و بدین گونه در شرح حال و چگونگی قتل هر فرد به سادگی می‌توان آن عامل یا عوامل را باز شناخت.

- در این مجموعه (فصول ۷ و ۸) شرح احوال برخی عارفان و صوفیانی آمده است که در کنار عزلت و چله نشینی، ستیزه جویی و مبارزه با بیداد و ستم را بر خود فرض دانسته و در بیدادگری‌ها و درشتی‌ها همگام با مردم و حتی پیشاپیش آنها به دفاع از آرمان‌ها و ارزش‌هایی پرداخته اند که جزو اصول مسلم و تعریف شده‌ی مکتب عارفان و تصوف بوده است.

- آوردن نام برخی از زاهدان و وارستگانی که به دلیل نابخردی دولتمردان سلجوقی در حمله‌ی انتقام جویانه غزان به خراسان کشته شده اند، شاید خالی از مسامحه نباشد اما وجود عناوینی از قبیل زاهد، صوفی و یا عارف در کنار دیگر القاب آنان از طرفی و وابستگی و تعلق برخی از آنان به خاندان امام ابوالقاسم قنیری (م ۴۶۵ هـ) صوفی سده‌ی پنجم - و تعلق نسبی برخی دیگر از آنان به ابوسعید ابوالخیر (م ۴۴۰ هـ) از سوی دیگر، دلیل قانع کننده‌ی بود تا نام این زاهدان دانشمند که در فضای صوفی پرور و عارف خیز خراسان نفس کشیده بودند و از تأثیر و تأثرات آن فضا برکنار نبوده اند، در مجموعه‌ی این چنینی آورده شود.

- در کتاب «کشتگان دنیای شعر»^۱ از عارفان شاعری مانند عطار، مخدوم نیشابوری، عین القضات و ... به صرف شاعر بودن به طور خلاصه یاد شده است. بدیهی است که در این مجموعه به عنوان یک عارف به طور مشروح به زندگی و علت قتل آنان پرداخته شده است.

- تعداد انگشت شماری از افراد آمده در این مجموعه، مانند درویش کوچک قلندر شاید مرگشان بر هیچ یک از تعاریف ارائه دهنده از شهادت منطبق نباشد اما به دلیل آنکه نشانی از رفتارها و بینش‌های صوفیانه در آنان یافت شده و بدین نام شهرت داشته اند و به مرگ طبیعی هم نمرده اند و یا به دیگر سخن کشته شده اند، نامشان در این مجموعه آمده است، هر چند خالی از تسامح نیست. البته چنانکه گفته شد تعدادشان بسیار اندک است.

- برخی از افراد مانند ابراهیم ادهم (م ۱۶۲ هـ)، ممشاد دینوری (م ۲۹۹ هـ) و شمس تبریزی و ... هستند که نامشان در یکی دو تذکره یا متن صوفیه به عنوان کشته شده آمده اما جمهور متون و تذکره‌های صوفیه بر آن اتفاق نظر نداشته اند و برای نگارنده هم قرینه و سند متقن تاریخی به اثبات نرسید تا نامشان در این مجموعه بیاید.

- نکته آخر اینکه در مورد زندگی و شرح حال عارفان و صوفیان کشته شده تا جایی که مقدور بوده به تواریخ و تذکره‌ها و متون صوفیه مراجعه شده و چگونگی مرگ آنان با توجه به قراین و شواهد، مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته و با دقت نظر به تطبیق مطالب گوناگون پرداخته شده و در مورد برخی از آنان که وجوه افتراق از وجوه تشابه بیشتر بوده یک جمع بندی صورت پذیرفته و در برخی موارد نتایج جالبی هم به دست آمده است، هر چند که نمی‌توان گفت که تمامی عارفان و صوفیان کشته شده در این مجموعه گرد آمده، اما می‌توان امیدوار بود با توجه به تألیف این مجموعه، راهی جهت پژوهشی گسترده‌تر و مفصل‌تر در این زمینه گشوده

۱. کتاب «کشتگان دنیای شعر» اثر نگارنده در پاییز ۱۳۸۴ بوسیله‌ی انتشارات فانوس خیال در تهران به چاپ رسیده است.

شده است. نگارنده کاستی‌ها و کمبودهای این مجموعه را می‌پذیرد و از تمامی پژوهندگان و محققان صاحب نظر در زمینه‌ی تاریخ عرفان و تصوف نه تنها عذر تقصیر دارد بلکه چشم امید به راهنمایی و یاری آنان دوخته تا به غنا و گسترش این مجموعه در چاپ‌های بعدی افزوده گردد. در تدوین این مجموعه از راهنمایی و نظارت جناب آقای دکتر محمدیوسف نیری و مشاورت و همراهی جناب آقای دکتر سیدفضل الله میرقادر - استادان ارجمند ادبیات دانشگاه شیراز - همواره بهره مند بوده‌ام سپاسگزارم و از خداوند بزرگ، توفیق و بهروزی‌شان را خواستارم. همچنین از سرکار خانم حلیمه صبوچی که حروفچینی این مجموعه را با حوصله و دقت تمام انجام داده اند سپاسگزارم.

تیر ماه ۱۳۸۵

شیراز - دکتر سید مهدی خیراندیش